

متن پیاده سازی شده جلسه بیست و پنجم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 23 آبان 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 217 و 218: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

امر پنجم: مشتق

پاسخ به یک سؤال:

● آیا این که تقید به زمان داخل در معنای فعل و خود قید زمان خارج است، یعنی معنای حرفی داخل در موضوع له است؟ پاسخ: خیر. معنای حرفی داخل در موضوع له نیست. بله، اگر بیان می شد که خود تقید، معنای مشتق است، آن هم به نحو «وضع عام، موضوع له خاص»، آن وقت معنای مشتق معنای حرفی می بود؛ اما این گونه نیست. مشتق معنای خود را دارد به همراه یک شرط و قید که همان تقید باشد؛ یعنی دلالت بر مبدأ و تلبس و تقید می کند. در واقع آنچه داخل در معنای موضوع له می گردد، یک شرط است. لذا نمی توان گفت که مشتق معنای حرفی می شود. چرا که به صرف شرط معنای حرفی گفته نمی شود.

اختلاف مشتقات در مبادی:

در توضیح این بحث، در حالی که به کلمات آقای آخوند نظر داریم، بیان می کنیم که بی شک همه مشتقات دارای مبادی هستند که از آن ها انتزاع می شوند و می توانیم آن مبادی را مصدر بنامیم. آنچه محل دقت است، این است که این مبادی و به تبع آن، مشتقات، همگی به یک گونه نیستند. به قول مرحوم آخوند:

1. برخی از آن ها حرفه و صنعت هستند؛ مانند خیاط، زرگر، نجار و مکانیک؛
2. برخی دیگر قوه یا ملکه هستند؛ مانند شجاع، بصیر، اعمی و مجتهد.
3. و برخی (که موارد آن بیشتر از دو دسته نخست است) فعلیت هستند؛ به این معنا که بیانگر یک فعل و کار هستند. به بیان ساده، «فعلیت» در بیان کفایه، یعنی تحقق در خارج. مانند آکل از اکل، شارب از شرب، قاتل از قتل، ضارب از ضرب. این گونه مبادی می بایست در خارج محقق شوند تا مشتق حاصل از آن ها انتزاع شود. مثلاً برای انتزاع لفظ «قاتل» می بایست یک نفر در خارج مرتکب مبدأ آن شود که قتل باشد.

کنون که دانستیم مبادی مشتقات متفاوت است، مسئله ای رخ می نماید و آن این که «آیا این اختلاف، به مورد سخن ما نیز تسری می یابد یا خیر؟». مورد سخن ما این بود که اطلاق لفظ مشتق (مانند مسجد) بر ذاتی (مانند مکان مسجد) که ابتدا به مبدئی متلبس شده و سپس تلبس آن از بین رفته است (مانند این که مسجد به پارک تبدیل گردد)، اطلاقی حقیقی است یا مجازی؟ سؤال این است که «آیا اختلاف مبادی مزبور، در اختیار رأی در مسئله مشتق اثری دارد یا خیر؟».

برخی قائل گشته اند که این اختلاف در بحث ما اثر دارد و لذا برخی مشتقات را از محل نزاع خارج دانسته اند؛ با این تفصیل که مشتقاتی که مبدأ آن ها حرفه یا صنعت یا ملکه باشد، از محل بحث خارج بوده و در این موارد ناگزیر از رأی به اعم هستیم؛ چرا که تصویر انقضای تلبس در این گونه موارد ناممکن می باشد. مثلاً کسی که سال ها به صنعت نجاری مشغول بوده است، و کنون آن را کنار گذاشته، بی شک این مبدأ در وجود او منقضی نشده است؛ چرا که نجار، یعنی کسی که دارای حرفه نجاری

می‌باشد. در نتیجه گفتگو حول چنین موردی پا نمی‌گیرد. هم‌چنین است ملکه اجتهاد. مجتهدی که به واسطه کهنوت سن، از به فعلیت رساندن قوه اجتهادی که در وجود او موجود است، خودداری می‌کند، از محل نزاع در بحث مشتق خارج است. اگر از این دسته قائلان سؤال نمایم که «پس چه مواردی در مسئله مشتق مورد بررسی قرار می‌گیرند؟»، خواهند گفت مواردی که در صدق تلبس به آن‌ها، فعلیت معتبر باشد.

اما آقای آخوند می‌فرمایند که اختلاف مشتقات به سبب مبادی‌شان، به هیچ وجه در بحث ما دخالتی ندارد. تنها نکته‌ای که محل دقت است، تفاوت این موارد در شیوه تلبس است. ما علاوه بر تلبس، «شیوه انقضا» را نیز به کلام مرحوم آخوند اضافه نموده و در مجموع می‌گوییم: در همه مشتقات سه‌گانه، انقضای تلبس، قابل تصویر و در نتیجه همگی داخل در محل نزاع هستند و تنها شیوه «تلبس» و «انقضای تلبس» در برخی یا برخی دیگر متفاوت است.

عبارت کفایه این است: «إن اختلاف المشتقات في المبادئ وكون المبدأ في بعضها حرفة وصناعة (مانند خیاط، نجار، سائق، قصاب)، وفي بعضها قوة وملكة (مانند شجاع، اعمی، بصیر، مجتهد)، وفي بعضها فعلاً (در مقابل دو دسته قبل می‌باشد؛ یعنی نه حرفه و صنعت است و نه قوه و ملکه؛ بلکه چیزی است که مستلزم تحقق در خارج می‌باشد. مانند شارب، که از عمل خارجی شرب انتزاع می‌شود)، لا یوجب (جواب إن) اختلافاً في دلالتها بحسب الهيئة أصلاً (هیأت این‌ها فرقی نمی‌کند. بله، ضارب یعنی کسی که عملیات ضرب دارد و نجار یعنی کسی که حرفة نجاری دارد؛ ولی این معنایش این نیست که هیأت مشتق هم در این دو متفاوت باشد. به بیان دیگر، اختلاف مشتقات در مواد، اختلاف آن‌ها در هیئات سرایت نمی‌کند)، ولا تفاوتاً في الجهة المبحوث عنها (در جهتی که ما بحث می‌کنیم تفاوتی ایجاد نمی‌کند. جهت مورد بحث ما این بود که «آیا حقیقت مشتق در متلبس است یا اعم؟»).

نکته‌ای که مناسب بود مرحوم آخوند در این بخش اضافه نمایند، این بود که قهراً نباید از این جهت تفصیلی در مسأله قائل شویم؛ چنان‌که بعضی‌ها تفصیل داده‌اند و گفته‌اند اگر حرفه و ملکه باشد از محل بحث خارج می‌باشد.

غایه الأمر (این خیلی مهم است). إنه یختلف التلبس به في الماضي أو الحال (تلبس به مبدأ فرق می‌کند و در حرفه به یک گونه است، در قوه و ملکه به گونه دیگری و در فعلی به گونه دیگری. این همان بخشی است که به نظر ما می‌بایست تفاوت در انقضا نیز ملحق به تفاوت در تلبس گردد؛ چراکه انقضای این‌ها هم متفاوت است. یک وقت شخص سر سفره نشسته و همین که قاشق را رها نماید، مبدأ فعلی «أكل» در او منقضی می‌گردد؛ لکن گاهی شخصی با این‌که اره نجاری را هم زمین گذارده، اما هم‌چنان مبدأ حرفة «نجاری» در او منقضی نشده است و این صفت در تمام اوقات روز او، حتی در خواب با او همراه می‌باشد). فیکون التلبس به فعلاً (عبارت «فعلاً» در این‌جا غیر از کلمه «فعلی» در چند سطر قبل است که اشاره به یکی از اقسام مشتقات داشت. «فعلاً» در این‌جا همان «بالفعل» و «فی الحال» می‌باشد). لو أخذ حرفة أو ملكة ، ولو لم يتلبس به إلى الحال ، أو انقضی عنه (توضیح آن‌که گاه شخص هنوز تلبس به مبدأ یک حرفه یا ملکه پیدا نکرده یا این‌که این تلبس را کنار گذاشته است؛ با این وجود تلبس او فعلی است. مانند دانشجویی که به تازگی مدرک دکترای خود را اخذ نموده و هنوز کسی را درمان نکرده است. در این صورت بر او لفظ «دکتر» اطلاق می‌گردد. یا مهندسی که هنوز یک طرح هم اجرا نکرده است و با این حال، بالفعل «مهندس» نامیده می‌شود. هم‌چنین هستند این دو مثال، در صورتی که دکتر و مهندس از کار خود دست کشیده باشند که این عناوین حقیقتاً به آن‌ها اطلاق می‌گردد). ، ویکون مما مضی أو یأتي لو أخذ فعلاً (در مواردی که مبدأ اشتقاق از نوع فعلی باشد، صدق تلبس به مشتق متوقف بر تحقق در خارج می‌باشد. یعنی تلبس به مبدأ «أكل» تنها در صورتی وجود دارد که شخص غذا خوردن را آغاز نماید و بلافاصله پس از اتمام آن نیز دیگر تلبسی نخواهد بود). فلا یتفاوت فیها (جهت بحث) أنحاء التلبسات وأنواع التعلقات (نحوه تلبس و نحوه تعلق (و اضافه می‌کنیم: نحوه انقضا) در جهت بحث ما تفاوتی ایجاد نمی‌کند. در نهایت ثمره این بحث این است که بعضی از تفصیلاتی که برخی داده‌اند نامربوط و اشتباه خواهند بود).

در این رابطه آقای نایینی هم دارای بیاناتی است که حائز نکاتی اضافه بر بیانات مرحوم آخوند می‌باشد و چه بسا اصل سخن را از مرحوم آخوند الهام گرفته باشد. از نکات اضافه آقای نایینی این است که در گذشته تنها دو قول در مسئله وجود داشت. برخی مطلقاً اعمی می‌شدند و برخی مطلقاً اخصی؛ ولی آرام محل نزاع به هم ریخت و اقوالی نمایان گشت. بعضی گفتند نباید در حرفه و ملکه دعوا داخل شود؛ چراکه قول به اعم در آن‌جا ناگزیر است (باید گفت که این افراد، حق داشته‌اند که به چنین قولی قائل گردند. چراکه مشتقاتی مثل «نجار» را مشاهده می‌نمودند که تصور انقضا در آن به سادگی صورت نمی‌گیرد.

چه این‌که نجار به معنای کسی است که دارای حرفه نجاری است؛ نه آن‌که هم‌اکنون در حال نجاری است. با این تفسیر، نجار، آن‌گاه که می‌خواهد یا در حال استحمام است هم نجار است. ایشان نتوانستند که صورتی را تصویر کنند که نجار زنده باشد و نجار نباشد. ما عرض می‌کنیم که آن صورت قابل تصویر است؛ آن زمانی که مثلا اواخر عمر خود نجاری را از اصل فراموش کند. در این صورت در امثال نجار هم انقضا معنا خواهد یافت.). در این مورد مرحوم نایینی (به خلاف مرحوم آخوند که سکوت پیشه کرد) بیان می‌کند که همین توهمات باعث تفصیلات شده است. سپس ایشان مانند مرحوم آخوند می‌فرماید این اختلافات نبایست باعث تفصیل بشود. در این موارد ابتدا باید نوع تلبس را مشخص نمود (گفته نشود که چرا آقای آخوند انقضا را بیان نمود که خواهیم گفت وقتی تلبس متفاوت بشود انقضا هم خودبه‌خود متفاوت خواهد شد. مثلا در نجار تلبس، به پیدا کردن حرفه است. قهرا انقضا هم به از دست دادن حرفه خواهد بود؛ نه به ترک عمل. هم‌چنین در مجتهد تلبس به این است که این قوه را پیدا بکند؛ ولو حتی یک حکم هم استنباط ننماید؛ بنابراین صرف این‌که هم‌اکنون مشغول به انجام عملیات اجتهاد نباشد، مضر به صدق تلبس نخواهد بود؛ مگر آن‌که اجتهاد را از اصل فراموش کند که در این‌جا دیگر تلبس صادق نیست. بنابراین خلاصه سخن تا این‌جا این می‌شود که مشتقات در مبادی اختلافاتی دارند که این اختلافات در تلبس و انقضا اثرگذار است؛ ولی این باعث نمی‌شود که ما جهت بحث را عوض کنیم یا تفصیلاتی بدهیم که نباید بدهیم. در مباحث آتی نقدهایی در این رابطه بیان خواهد شد.

الحمد لله رب العالمین